**سیرت حضرت عثمان**

**ذی‌النّورین**

**گرد‌آورنده:**

**محمد جمال‌زهی**

|  |  |
| --- | --- |
| عنوان کتاب: | سیرت حضرت عثمان ذی‌النّورین |
| تألیف: | محمد جمال‌زهی |
| موضوع: | سیره و زندگینامه |
| نوبت انتشار:  | اول (دیجیتال)  |
| تاریخ انتشار:  | آبان (عقرب) 1394شمسی، 1436 هجری |
| منبع:  |  |
|  |  |
| این کتاب از سایت کتابخانۀ عقیده دانلود شده است.www.aqeedeh.com |  |
| ایمیل: | book@aqeedeh.com |
| سایت‌های مجموعۀ موحدین |
| www.mowahedin.comwww.videofarsi.comwww.zekr.tvwww.mowahed.com |  | www.aqeedeh.comwww.islamtxt.com[www.shabnam.cc](http://www.shabnam.cc)www.sadaislam.com |
|  |  |
|  |
| contact@mowahedin.com |

بسم الله الرحمن الرحیم

فهرست مطالب

[مقدمه 3](#_Toc332560659)

[عثمان مردی از تبار قدسیان آسمان 7](#_Toc332560660)

[شناسنامه عثمان 8](#_Toc332560661)

[احوال دوران جاهلیت 9](#_Toc332560662)

[اسلام حضرت عثمان 10](#_Toc332560663)

[فضایل عثمان از زبان پیامبر 13](#_Toc332560664)

[عثمان در کلام بزرگان 15](#_Toc332560665)

[ازدواج 16](#_Toc332560666)

[هجرت 18](#_Toc332560667)

[نمونه‌هایی از بخشش حضرت عثمان 19](#_Toc332560668)

[بیعت الرضوان 22](#_Toc332560669)

[خلافت 23](#_Toc332560670)

[کاندیدهای خلافت 24](#_Toc332560671)

[فتوحات عثمان 25](#_Toc332560672)

[عثمان و جمع قرآن 27](#_Toc332560673)

[آغاز فتنه و آشوب و شهادت عثمان 28](#_Toc332560674)

[عبدالله بن سبأ 28](#_Toc332560675)

[چند اشکال 29](#_Toc332560676)

[منابع 34](#_Toc332560677)

بسم الله الرحمن الرحیم

مقدمه

چه عظمتی**،** چه مقامی، چه سرّی، او چه دعایی را ورد کرده بود که طلسم مادی دنیا را شکست. او با چه زبانی از خدا خواسته بود**،** که درهای آسمان به فراخی بر او گشوده شدند، چگونه ایستاده بود که همة خفتگان بیدار شدند، راه را چگونه قدم برداشته بود که همة خارهایش گل شدند.

و راستی این نسیم عنبرین از کجا وزید، که بوی جان‌پرور آن مشام انسان‌‌ها را مست و عاشق خود کرد. این چنین که خونشان با مهر او گرم شود و چه رمزی در زندگیش بود که جبرئیل (ملک مقرب) در سفر معراج به پای او نرسد.

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| اگر یک سر مو برتر پرم |  | فروغ تجلی بسوزد پرم |

چه عاملی باعث شد که به سرعت دین او جهانگیر شود و نام مقدسش بر زبان‌ها چون عسل شیرین، و خاک پای او توتیای چشم انسان‌ها گردد.

چه انگیزه‌ای باعث شد که آنانی که تشنة خون او بودند به سرعت به دین او روی آورند و چون پروانه‌های عاشق و مرغان بی‌جان، کلام او را آویزة گوش، و جان فدایش کنند و شمشیرهایی که قصد جان او را کرده بودند در نیام شده و گردن دشمنانش را قلم کنند. پاسخ و رمز این چراها در دو کلمه است، گذشت و یکرنگی.

آری، او بر شکنجه‌ها و مشکلات زندگی لبخند زد و همگان را برادر و فرزند خویش نامید و این است محمد، ساده و فروتن، خود لباسش را می‌شوید و وصله می‌کند، گوسفندانش را می‌دوشد، با غلامانش غذا تناول می‌کند، بیماران را عیادت می‌کند، به فقرا و مساکین می‌رسد، بخشنده است و مهربان، رؤوف است و دلسوز، او گیاهان را دوست دارد و اجازه نمی‌دهد گیاهی بی‌جهت قطع گردد و حتی به حیوانی آزاری برسد، او به کوه‌ها و اشیای جامد نیز احترام می‌گذارد، وقتی به کوه احد می‌رسد می‌فرماید: این کوه ما را دوست دارد و ما او را دوست داریم.

مردی که از تعظیم برای خود نفرت دارد به یارانش سفارش می‌کند جلویش همچون عجم‌ها که پیش شاهان خود می‌ایستند، نایستند**،** بخشنده‌ای که چشم بسته می‌بخشد و از بی‌هیچی نمی‌هراسد، فقر را فخر می‌داند با آن همه غنائم سرازیر شده، درهمی برای خود برنمی‌دارد و به دنبال آسایش نمی‌گردد، او نفس خویش را رام شده تربیت کرده و به فقر و گرسنگی و قناعت عادتش داده، چون می‌خواهد اسوه قرار گیرد**،** او نه دنیاپرست است و نه راهب خاص.

آری، محمد سنتش را چنین خلاصه کرده:

یاد خدا مونسم، حزن رفیقم، شکیبایی قبایم، صداقت یارم، دانش سلاحم، جهاد اخلاقم و روشنایی چشمم نماز است.

این است محمد ساده و امین، راستگو و همه انسان‌ها، نوکر و کارفرما، شاه و گدا، غلام و ارباب، پولدار مسکین، سیاه و سفید، بزرگ و کوچک، همه در قاموس محمد یکی هستند.

به هنگام سختی و در آسایش و رفاه، در میان سپاه و فوج، هنگام تنهایی، محمد، همان محمد ساده و بی‌آلایش است.

نه کاخ‌های مرمرین، و نه اریکه‌های منقش و زرین و سیمین، و نه تخت‌های زمردین و یاقوتین، نه جام‌های بلورین، و نه سفره‌های رنگین و گوناگون، و نه پشتی‌ها و بسترهای نرم، و نه فرش‌های حریرین و مخلمین، هیچ‌کدام اینها نتوانست کوچکترین تغییری در زندگی ساده و بی‌پیرایه‌اش بیاورد، آری محمد این‌گونه زیست.

وقتی مکه فتح شد و جزیره‌العرب به پیروی او درآمد و غنایم همچون قطرات باران از هر طرف به سویش هجوم آوردند و دشمنانش با دل خواسته و ناخواسته حکومتش را به رسمیت شناختند، محمد همان محمد بود و هیچ‌گونه تغییری نکرد**،** با آن همه قدرت و نفوذ در آخرین لحظات عمرش می‌فرماید: هر کس حقی بر من دارد اکنون آماده‌ام حقش را ادا کنم.

و این هم روزی که او را با چوب و چماق از مکه بیرون کردند رو به کعبه ایستاده و می‌فرماید: «والله یعلم أني أحبك وَلَوْلَا أَنَّ أَهْلَكِ أَخْرَجُونِي».

و این هم روزی که**،** محمد با لشکر ده هزار نفری مکه را فتح می‌کند در این هنگام چشم‌ها از حدقه‌ها بیرون می‌زنند، اکنون با اشاره ابروی مبارک، همه را سر می‌زدند، با کلمه «الاسر» همه را به اسارت می‌گرفتند، با «القتل» همه را گردن می‌زدند، امروز، روزی است که سرها خاضعانه جلوی آن حضرت خم شدند تا آنچه را آن حضرت در موردشان می‌خواهد فیصله کند، روزی که غرورها درهم شکست، روزی که گردنکشان، شاهان، طاغوت‌ها، قیصران، به زانو افتادند روزی که قلب‌ها از تپش افتادند، روزی که دست به سینه و کمر خمیده به دست و پای محمد بوسه زدند و روزی که شمشیرها به حمایت از او به حرکت درآمدند و پرچم اسلام با نام مقدس او به اهتزاز درآمد.

در این روز، آن حضرت به هنگام ورود به مکه سر مبارک را پایین می‌اندازد، تا آنانی که به او اذیت رساندند احساس خجالت و سرافکندگی نکنند و فرمود: «لاَ تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ». «اذهبوا وأنتم الطلقاء».

آری، محمد مردی که زندگیش از گهواره تا گور خوانده شده و هرگز تغییری در این حیات مبارکه مشاهده نشده است.

و این هم سفر طائف، آن روز که عرب‌ها معروف به مهمان‌نوازی بودند او را از شهر و دیار خویش بیرون راندند و سفها و جاهلان را به دنبالش فرستادند تا به جای اکرام و ملایمت با سنگ و ناسزا از او پذیرایی کنند، و این روز پیامبر از جانب خداوند اختیار می‌یابد تا اگر میلش باشد این بی‌ادبان را میان دو کوه بهم فشرد تا استخوان‌هایشان از مفاصل بیرون زند تا آنهایی که سنگ اهانت را از بام جهالت و کنگره قساوت بر هویت رسالت زدند، با اشارة ابروی مبارک به انتقام و قهر خداوند گرفتار آیند.

اما این جا نیز، همیشه دلسوزی و گذشت پیامبر، بر خشم او غالب آمد و از همة‌شان گذشت نمود و فرمود: امیدوارم که از نسل آیندة‌شان مردانی بلند شوند و گستاخی اینها را جبران کنند و از طرفشان از او معذرت‌خواهی کنند.

و روزی که شعاع دینش و صدای دعوتش و بیرق سبزش بر وجب، وجب سرزمین حجاز و جهان بالا رفت و در کوچه و خیابان، در خانه و مجلس بزرگان، بر زبان کوچک و بزرگ، زن و مرد نام او جاری بود، روزی که امین همه عقول و اندیشه‌ها قرار گرفت، و همگان، جوهر پاکدامنی و عزت و قدرت و جلالش را باور کردند، محمد در رفتار و کردارش مثل سابق استوار و بی‌تغییر ماند با همان فقر دوران تنهایی، زندگی کرد و در آخرین روزهای حیات مبارکش بدون اینکه خانه و عمارتی از خود به جا بگذارد یا اینکه درهم و دیناری ذخیره کند به لقاء، محبوب خویش می‌شتابد. و به راستی که بهترین تمجیدها و ثنا و مدح ما از او هیچ است، و چه مدحی بهتر از این که فقط بر زبان قرآن و وحی منزل او را بستاییم:

﴿وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٖ ٤﴾ [القلم: 4].

امروز هر قدر ذوق‌ها و الهام‌ها و افکار و اندیشه‌ها در وصف او بچرخند و عظمت او را بار، بار تکرار کنند، و مداحان او را مداحی کنند، در دامنه کوه عظمتش خسته و وامانده می‌شوند و قلم کم‌رنگ بشر هرگز قادر نیست نام پررنگش را حک کند.

و بالطبع، کسانی که در مکتب چنین مرد مخلصی بزرگ شدند، در مجلس وعظ او نشستند، همراه او بودند، بیش از همه رنگ و بویش را به خود گرفتند.

یکی از این شاگردان ممتاز مکتب رسالت، عثمان‌بن عفان هست، کتابی که پیشرو دارید از احادیث و کتب معتبر تاریخی جمع‌آوری شده است، امیدوارم که خوانندگان محترم استفاده کافی را از این نوشته ببرند.

عثمان مردی از تبار قدسیان آسمان

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| سائلی را گفت آن پیر کهن |  | چند از مردان حق‌گویی سخن |
| گفت خوش آید زبان را بر دوام |  | تا بگویید حرف ایشان را مدام |
| گر نیم از ایشان گفته‌ام |  | خوش‌دلم کاین قصه از جان گفته‌ام |

سخن از سرآمد مردان قریش و سومین شخصیت اسلام بعد از پیامبر، عثمان‌بن عفان است**،** عثمان پسرعموی پیامبر، از جمله اشخاصی است که بعدها خمیره‌اش را اسلام سرشت، و داستان زندگیش سند افتخار و عزت و شرافت آزادمردان دنیا گشت، و امروز از هر ده نفر نه نفر عثمان را می‌شناسند.

میلیون‌ها انسان اسم و عظمت او را در صحیفه‌های قلوبشان حفظ کرده‌اند و از هر کودک مسلمان که سؤال شود عثمان‌ کیست؟ بی‌درنگ جواب می‌دهد، خلیفه رسول‌الله و داماد خیر البشر است.

آری، عثمان‌ نامی آشنا و محبوب است. همه او را می‌شناسند او زیبا، باوقار و متین، جوان و خوش‌سیما، میهمان‌نواز، دارای ریش بلند و پرمو، با صلابت و مهربان و دلسوز است.

از جمله انسا‌ن‌هایی است که اسلام مدال:

﴿رِجَالٞ صَدَقُواْ مَا عَٰهَدُواْ ٱللَّهَ عَلَيۡهِ﴾ [الأحزاب: 23].

را بر گردنشان آویخته است. از زمرة انسان‌هایی که دایره‌المعارف‌ها به نام نامی‌شان افتخار می‌کنند نه از مردانی که با طلا می‌بینند و با جاه و مقام لمس می‌‌کنند. آری، مردی از تبار قدسیان آسمان است:

﴿فَتَبَارَكَ ٱللَّهُ أَحۡسَنُ ٱلۡخَٰلِقِينَ﴾ [المؤمنون: 14].

شناسنامه عثمان

نام: عثمان.

نام پدر عفان.

کنیه: ابوعمر، ابوعبدالله و ابولیلی مشهور به ابوعمر.

لقب: ذی‌النورین.

تاریخ تولد: 576 میلادی.

مدت خلافت: 12 سال.

سن: 81 سال.

تاریخ شهادت: 18 ذیحجه سال 35 ه‍.

محل شهادت: مدینه، کنار گنبد خضرای رسو‌ل‌الله.

تعداد فرزندان: 9 پسر و هفت دختر.

فتوحات: طبرستان، کرمان، بلوچستان، شیراز، افغانستان، گرجستان، آذربایجان، قبرس، بخشی از آفریقا و ... .

عثمان، پسر عفان، پسر ابی‌العاص، پسر امیه، پسر عبدالشمس، پسر عبدمناف است، و عبدمناف جد چهار عثمان می‌باشد.

عبدمناف دو پسر بنام‌های عبدالمطلب و عبدالشمس داشت که آن حضرت از اولاد عبدالمطلب است، و حضرت عثمان از اولاد عبدالشمس می‌باشد امیه فرزند عبدالشمس بسیار مشهور است، و عثمان از این جد شهرت یافت. امیه فرزندی بنام ابی‌العاص داشت و بعد از ابی‌العاص عفان پدر عثمان متولد شد و عثمان پسر عفان می‌باشد این قرابت عثمان با خاتم‌النبیین است.

هنگام شهادت، نائله و رمله در عقد ایشان بودند.

عبدالشمس

عبدالمطلب

امیه

ربیعه

عبدالله

ابی‌العاص

کریز

**محمد**

عفان

اروی

**عثمان**

احوال دوران جاهلیت

عثمان مردی تاجر بود. بیشتر تجارت او در جزیره‌العرب، یمن، شام و عراق صورت می‌گرفت. کالا و متاع او به قدری زیاد بود که چندین شتر قوی آن را حمل می‌کرد.

از خصوصیات بارز او در جاهلیت، این بود که از بت‌پرستی نفرت داشت. عرب‌ها شراب را همچون شیر مادر می‌نوشیدند ولی عثمان شراب‌نوشی نکرد و هرگز به اعمال خلاف عفت روی نیاورد. میهمان‌نوازی و جوانمردی از صفات منحصر به فرد او بود.

در دوران جاهلیت، به فقرا و مستمندان کمک و همکاری می‌فرمود. به خاطر همین صفات انسان‌دوستانه، حضرت در پیش مردم عزیز شده بودند مردم قریش در جاهلیت عثمان را دوست داشتند به طوری که حب و دوستی عثمان ضرب‌المثل قرار گرفته بود.

أحبّك والرّحمن، حبّ قریش عثمان، إذا دعا بالـمیزان**.**

«ای فرزند به خدا دوستت دارم همان‌گونه که قریش عثمان را دوست دارد».

اسلام حضرت عثمان

پسر حضرت عثمان (عمرو) چنین بیان می‌کند که روزی پدرم فرمود: یکی از آرزوهای بزرگ من در جاهلیت این بود که با یکی از دختران محمد ازدواج کنم و به علت شرمندگی و حیایی که داشتم، نمی‌توانستم این مطلب را صراحتاً با کسی در میان بگذارم.

روزی در کعبه ایستاده بودم که کسی خبر آورد که «عتبه» پسر ابی‌لهب از دختر محمد خواستگاری کرده است. ناراحت و غمگین به خانه خاله‌ام رفتم، (لازم به ذکر است که خالة عثمان سعدی‌بن کریز در پیشگویی و طالع‌بینی بی‌نظیر بود).

حضرت عثمان می‌فرماید: وقتی وارد شدم خاله‌ام با دیدن من گفت:

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| أبشر وحییّت ثلاثاً تترا |  | أتاك خیر ووفیت شرّاً |
| أنکحت والله بنت حصاناً زهرا |  | وأنت بکر ولقیت بکراً |
| وافیتها بنت عظیم قدراً |  | بنت امریءٍ قد أشاد ذکراً |

عثمان از این پیشگویی خاله‌اش متعجب می‌شود، زیرا او تا به حال اسرارش را با کسی فاش نکرده بود و این‌گونه «سُعدی» از قلب او سخن می‌گفت.

«سٌعدی» از زیبایی و میهمان‌نوازی و صداقت محمد برای عثمان بیان کرد.

از آنچه که در کلام راهبان بر او صادق آمده، از وعده‌هایی که حضرت عیسی مسیح از آیات تورات و انجیل که در وصف محمد آمده برای عثمان بازگو کرد، از عفت و پاکدامنی او گفت. از پاکی و صلابتش بیان کرد از مردی گفت که سخنش را با عمل یکی است، از محمد، محمدی که به وادی حقیقت پا نهاده است.

عثمان خود نیز دائماً به معجزات آن حضرت فکر می‌کرد، به امور خارق‌العاده‌ای که در زندگی او به وقوع می‌پیوست، اما نمی‌دانست که در آینده خود نیز یکی از معجزات بزرگ پیامبر اسلام خواهد شد.

در پرتو نور ایمان او، قریش نیز به اسلام گرایش پیدا خواهد کرد، در سایة عظمت و صلابت او قدرت‌های کبریایی و جبروتی و ظلماتی بشر درهم خواهند شکست و روزی او چرخ عظیم اسلام را خواهد چرخاند و حجاب ظلمت را برمی‌اندازد زعیم و پیشوا می‌گردد و آیندگان به او افتخار خواهند کرد. روزی او خود ساقی خم خانة عشق خواهد شد، و از صراحی سینة پاکش ایمان و اعتقاد تراوش خواهد کرد، نمی‌دانست که همة واژ‌ه‌های اسلام را او معنا خواهد کرد و خود تفسیر و ترجمان سخنان کلیم خدا محمد و آیه‌های قرآن می‌شود.

عیاران فتوت‌شناس، همه عثمان را می‌شناسند که عثمان را هرگز درهم و دینار نفریفت، و او بود که نهج صحیح را منهج کرد و مهره‌های شطرنج ابلیسی را مات کرد و بر منبر رسول خدا فرمول‌های واهی و خرافت را کوبید و فرمول سنت محمد را جایگزین آن کرد.

عثمان از خانة خاله‌اش بیرون می‌رود، چند قدمی بر نداشته است که دوست و رفیق صمیمی خود ابوبکر را می‌بیند، وقتی ابوبکر پریشانی و اضطراب را در چهرة عثمان مشاهده می‌کند از او علت را سؤال می‌کند، حضرت عثمان ماجرا را تعریف می‌کند و پیشگویی خاله‌اش را بیان می‌دارد و از ابوبکر دربارة رسول‌الله سؤال می‌کند. ابوبکر می‌فرماید: به راستی که او پیامبر خداست، و خداوند او را از میان انسان‌ها برگزید و به رسالت خویش و پیامبری از جانب خود برای ما مبعوث داشته تا فرمان و دستور خدا را از او بگیریم و سعادت یابیم، قدم بر قدم او گذاشته تا به شرافت انسانی و ملکوتی نایل آییم و فطرت پاک خود را دریابیم.

این چنین بود که سیمای جذاب محمد و دعوت مکرر صدیق، نور هدایت را بر قلب عثمان منعکس کرد تا بار دیگر اسلام عزت یابد و طنین صدای ضعیف اسلام فریاد شود تا همگان بشنوند و اسلام بازو گیرد و قدرت یابد.

راستی! کیست که شرافت محمد را ببیند و به سوی او پر و بال نگشاید و در آغوش او جای نگیرد، پس از دعوت صدیق عثمان همراه او به خانة آن حضرت رفتند آن حضرت عثمان را دعوت به اسلام داد و به پیروی از خود فراخواند عثمان نیز بی‌درنگ دعوت پیامبر خدا را اجابت کرد و کلمة شهادت را بر زبان جاری ساخت و مسلمان شد. به این هنگام عثمان 30 سال سن داشت.

بعد از این تاریخ عثمان جزء افرادی بود در خانة «ارقم» جمع می‌شدند اینجا اولین مکتب رسالت بود همواره در کلاس درس آن حضرت شرکت می‌جست، خانة «ارقم» یا بهتر بگویم مکتب کوچکی که بعدها از این جا افرادی بلند شدند نخبه و انگشت‌نمای جهان، افرادی که از ستیغ بلند روزگار بالا رفتند و انسانیت را به باغ همیشه سرسبز آزادی و آزادگی فراخواندند به آنجا که بر فراز گل‌بوته‌های عشق به انسان و انسانیت، پروانه‌های رنگارنگ عاطفه و انسان‌دوستی، پرواز می‌کنند و فضای بیکران آسمان صلح و آرامش را با یکرنگی و همدلی مزین می‌کنند.

از این مکتب شاگردانی بلند شدند که هر یک استاد و ماهر گشتند و این محل منبع فیض و سرچشمة حیات گردید و از این کلبة هدایت و روشنایی به سراسر جهان پخش گردید.

عثمان در جلسات آن حضرت که در خانة ارقم تشکیل می‌شد مرتب شرکت می‌کرد، مدتی حضرت عثمان به خانة ارقم نیامد، ابوبکر از این تأخیر عثمان نگران شد. پس از چند روز ابوبکر، عثمان را ملاقات کرد و با مهربانی او را در آغوش فشرد، از تأخیرش پرسید. عثمان فرمود: وقتی عمویم (حکم‌بن ابی‌العاص) از اسلام من اطلاع یافت مرا به خانه‌اش طلبید، از من پرسید؟ شنیده‌ام که دین آبا و اجداد خود را رها کرده‌ای و تعظیم و تکریم خدایان را کنار گذاشته‌ای.

عمویم در ابتدا با نرمی و ملایمت با من حرف زد و از من خواست تا از این فکر و ایده‌ دست بردارم و بار دیگر به جاهلیت برگردم.

در جواب به او گفتم: ای عمو، خدایانی که از سنگ و گل ساخته شده‌اند و به کسی ضرر و فایده نمی‌رسانند، خدایانی که قدرت دفع حشرات را از خود ندارند، نمی‌خورند و نمی‌آشامند و عقل ندارند، را چگونه عبادت کنم و پایشان نذر کنم، آیا ایمانی که اساسش از اعتقاد و دیواره‌اش عفت و پاکدامنی، حریمش آزادی و محوطة آن اخلاص، انسان‌دوستی، حکمت و دانش است، از این عقیدة پوچ و واهی بهتر نیست. از خدایانی که اصل و بنیادی ندارند متنفرم. ای عمو من، تو را دعوت می‌کنم به دینی که سعادت تو در آن تضمین شده، اکنون من راهم را یافته‌ام و تا پای جان در اعتلای آن مقاومت می‌کنم.

وقتی عمویم سخنانم را شنید، برآشفت و بر من پرخاش کرد و از آب و غذا محرومم کرد، وقتی استقامت و صلابتم را در عقیده و دینم دید مرا آزاد ساخت و اکنون در اینجا مرا می‌بینی.

حضرت صدیق پیشانیش را می‌بوسد و از استقامت و صبر او امیدوار می‌شود.

آری، او با صداقت و راستی نبوت آن حضرت را پذیرفته بود و طبیعی است که اذیت و آزار، شکنجه و زندان در راه دوست گوارا است.

فضایل عثمان از زبان پیامبر

این عثمان است که بار، بار تحسین پیامبر را برمی‌انگیزد و از افراد انگشت‌شماری است که در دنیا از زبان مبارک آن حضرت سند دخول بهشت را گرفت، یعنی از ده نفری که آن حضرت فرمود: اینها بلاشک وارد جنت خواهند شد و این گروه بودند که اصطلاح «عشرة مبشره» را گرفتند. و در احادیث بی‌شماری از فضایل عثمان سخن گفته شده است، که ما چند نمونة آن را ذکر می‌کنیم.

1- «اللهم ارض عن عثمان (ثلاث مرات)»[[1]](#footnote-1). «خدایا از عثمان راضی باش».

2- «اللهم قد رضیت عن عثمان فأرض عنه (ثلاثاً)»[[2]](#footnote-2). «بار الها، من از عثمان راضی هستم پس تو هم از او راضی باش».

3- «اللهم اغفر لعثمان ما أقبل وما أدبر وما أخفی وما أعلن وما أسرّ وما أجهر»[[3]](#footnote-3)**.**

«بار الها: گذشتة عثمان را ببخش و آینده‌اش را نیز مغفرت کن و هر آنچه را پوشیده و ظاهر کرده و آنچه را پنهان و اقرار کرده، ببخش».

4- «يَا عُثْمَانُ إِنْ وَلَّاكَ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ يَوْمًا فَأَرَادَكَ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَخْلَعَ قَمِيصَكَ الَّذِي قَمَّصَكَ اللَّهُ فَلَا تَخْلَعْهُ«[[4]](#footnote-4). «ای عثمان، خداوند تو را لباس عزت و خلافت می‌پوشاند و منافقين سعی در بیرون آوردن آن می‌کنند پس تو آن را بیرون نکن».

5- «إنّ لله سیفاً مغموداً فی غمده مادام عثمان حیّاً فإذا قتل جرّد ذلک السیف فلم یغمد إلى یوم القیامة»[[5]](#footnote-5). «به درستی برای خدا شمشیری است که در غلاف خود می‌باشد، تا مادامی که عثمان زنده است. هر زمانی که کشته شد از نیام بیرون می‌آید و تا قیامت به نیام نمی‌رود».

6- «والله لیشفعن عثمان بن عفان فی سبعین ألفاً من أمّتی قد استوجب النّار حتی یدخلهم الجنّة»[[6]](#footnote-6). «به خدا قسم عثمان در مورد هفتاد هزار نفر از امّتم که مستوجب آتش شده‌اند شفاعت می‌کند تا اینکه همة‌شان به شفاعتش به جنت داخل می‌شوند».

7- «لکلّ نبیٍّ رفیقٌ فی الجنّة ورفيقي فیها عثمان بن عفان»[[7]](#footnote-7). «هر پیامبری را در جنت رفیقی است و رفیق من در جنت عثمان است».

8- «عثمان ولیّ فی الدنیا». «عثمان دوستم در دنیاست».

9- «عثمان أحیی أمّتی وأکرمها». «عثمان باحیاترین فرد امّتم و عزیزترین آن است».

10- «انّ أشدّ هذه الأمة حياء بعد نبیّها عثمان». «همانا باحیاترین مرد این امت بعد پیامبرش عثمان است».

11- «جاء عثمان إلى النبي بألف دینار فی کمّه حین جهّز له جیش العسرة فنشرها فی حجره فرأیت النبي صلى الله عليه وسلم یقلبها فی حجره ویقول: ما ضرّ عثمان ما عمل بعد الیوم»**.** «عثمان به طرف پیامبر آمد در حالی که هزار درهم در آستین جهت تجهیز جیش العسره گذاشته بود. آنها را در دامان پیامبر ریخت پیامبر را دیدم (راوی) که سکه‌ها را زیر و رو می‌کند و می‌فرماید: بعد از امروز عثمان ضرر نخواهد کرد».

12- عثمان از نظر اخلاق از میان صحابه بیشتر از همه به من شبیه است.

عثمان در کلام بزرگان

1- عثمان از مهاجرانی بود که به خاطر اسلام از مکه به حبشه هجرت کرد. (مجمع البیان، طبرسي، ج 3، ص 233).

2- خویشاوندی عثمان از ابوبکر و عمر با پیامبر نزدیکتر است، و به ذریعه دامادی پیامبر مرتبه‌ای یافت که ابوبکر و عمر نیافتند. «فیض الإسلام»، شارح نهج البلاغه.

3- وقتی یاغی‌ها به عثمان حمله‌ور شدند علی با دست و زبان از عثمان دفاع کرد. شرح ابن میثم، ص 356.

4- قسم به خدا اگر کسی برابر زره‌ای قاتلان عثمان را دوست بدارد قبل از مرگ، یا اگر بمیرد بر دجال ایمان خواهد آورد. «حضرت حذیفه‌بن یمان».

5- حضرت عثمان به بهشت و قاتلانش به جهنم خواهند شتافتند. «حذیفه‌بن یمان».

6- مردم کسی را بعد از عثمان بمانند او نخواهند یافت. «ابن مسعود».

7- مردم با کشتن عثمان دروازة فتنه را بر خود گشودند که تا قیامت بسته نخواهد شد. «عبدالله بن سلام».

|  |  |  |
| --- | --- | --- |
| خواجه سنت که نور مطلق است |  | بل خداوند دو نور بر حق است |
| آنکه غرق بحر عرفان آمده است |  | صدر دین عثمان عفان آمده است |
| رفعتی کان رایت ایمان را گرفت |  | از امیرالمؤمنین عثمان را گرفت |
| رونقی کین عرصه کونین یافت |  | از دل پر نور ذی‌النورین یافت |
| یوسف ثانی بقول مصطفی |  | بحر تقوی و حیا و کان وفا |
| سربریدنش که تا بنشسته بود |  | از چه پیوسته رحم پیوسته بود |
| هم به عدل او او شد ایمان منتشر |  | هم ز حکمتش گشت قرآن منتشر |
| هم هدایت در جهان و هم هنر |  | منتشر در عهد او شد بیشتر |
| کار ذوالقربی بجان پرداخته |  | جان خود را در کار ایشان ساخته |
| سید السادات گفتی بر فلک |  | شرم دارد دائم از عثمان ملک |
| هم پیامبر گفت در کشف حجاب |  | حق نخواهد کرد با عثمان حساب |

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری

ازدواج

محمد در سن بیست و پنج سالگی با ام‌المؤمنین «خدیجه بنت خویلد» ازدواج کرد که ثمرة این ازدواج دختری به نام رقیه بود. تقوی و فراست و پاکدامنی رقیه بی‌نهایت بود تا جایی که هر یک از بزرگان و اکابر قوم به نوبت، او را از پدر بزرگوارش خواستگاری می‌کرد. هر یکی آرزو داشت تا آن حضرت او را قبول کند. عثمان نیز از این گروه بود، اینجا نیز با دوست خویش ابوبکر به مشورت نشست. ابوبکر به او قول داد تا در اولین فرصت از نبی‌ اکرم دخترش را برای عثمان خواستگاری کند.

رقیه در نامزدی عتبه بود و ام‌کلثوم نامزد عتیبه بود[[8]](#footnote-8). روزی «ام جمیل» زن ابولهب با فحش و ناسزا به حضرت گفت: دیگر نمی‌خواهم دخترانت عروس من باشند.

بعد از چند روز عتیبه در بیابان دیده شد، ماجرا از این قرار بود که عتیبه آن حضرت را به شدت آزار می‌رساند و آن حضرت او را نفرین کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ سَلِّطْ عَلَيْهِ كَلْبًا مِنْ كِلاَبِكَ». «خدایا، سگی از سگانت را بر او مسلط کن». وقتی این دعای آن حضرت به گوش ابی‌لهب رسید برای فرزندش نگهبان گذاشت، و روزی که در سفر شام او را به جای خود فرستاد، به کاروانیان گفت: مواظب «عتیبه» باشید زیرا دعای محمد بس خطرناک و گیرنده است. کاروانیان به هنگام خواب او را در میان گرفتند، شبی که همه به خواب رفتند شیری او را درید، یکی از شاهدان عینی می‌گوید: عتیبه در وسط ما قرار داشت، همه خوابیدند به جز من که خواب به چشمانم راه نمی‌یافت، صدای پای حیوانی را شنیدم، از ترس زبانم بند آمد، همه را می‌بویید ولی به کسی آسیبی نرساند تا به عتیبه رسید، خود را بر سینه‌اش افکند و او را درید، من بیهوش شدم وقتی به هوش آمدم جز استخوان چیزی ندیدم[[9]](#footnote-9).

به هر حال بدون اینکه دختر آن حضرت به خانة عتیبه برود، پس از خواستگاری ابوبکر، پیامبر موافقت فرمود و عثمان داماد بزرگترین پیامبر قرار گرفت.

هجرت

اذیت و آزار مشرکین به اوج رسید، از هر طریقی مسلمین را در انجام عبادات و فرایض با مشکلات مواجه می‌ساختند، ایذا و آزارشان به جایی رسید که عبادات و نیایش را بر مسلمین غیر ممکن ساخته بود و آن حضرت مسلمین را دسته، دسته به شهرهای دیگر هجرت می‌داد، برخی را به حبشه نزد نجاشی فرستاد تا آنجا با خیال راحت، خدایشان را عبادت کنند.

عثمان نیز همراه «رقیه» همسرش یکی از مهاجرین بود، بار دیگر یکی از افتخارات بزرگ اسلام را دریافت.

آری، هجرت، هجرتی خانوادگی، که در اسلام اولین شرف این نوع هجرت نصیب این دو زوج خوشبخت گردید. و بار دیگر خاطرات مشقت‌بار هجرت ابراهیم در تاریخ اسلام زنده شد.

حضرت رسول در وصف این هجرت عثمان فرمودند: «عثمان اولین شخصی است که بعد از خلیل و حضرت لوط با همسرش هجرت کرد»، آری، عثمان هجرت کرد تا بدین وسیله و این کوره هدایت ناخالصی‌هایش را بزداید و پاک و صاف شود و آبدیده گردد.

بعد از اینکه آن حضرت دستور بازگشت را صادر فرمود مسلمین از حبشه برگشتند، عثمان نیز همراه زوجه‌اش برگشت، سربلند و سرافراز از آزمایشی دیگر.

عثمان در غزوات و جنگ‌ها در رکاب آن حضرت شمشیرها زد و رجزگویان فرق سرها شکافت، صفوف دشمنان را از هم پاشاند و عصای دست آن حضرت قرار گرفت.

جنگ بدر پیش آمد به این هنگام «رقیه» دختر گرامی آن حضرت به شدت مریض بود، حضرت به عثمان اجازه فرمود تا کنار همسرش به پرستاری بنشیند، ولی این مریضی مجالش نداد و پس از سال‌ها زندگی پرعشق و شور و بعد از هشت سال و دو ماه از هجرت و زندگی کوتاه چند ساله‌اش با شوهر فداکارش، باکمال خشنودی و رضایت از همسرش (عثمان) و دور از پدرش دار فانی را وداع گفت. به این هنگام بیست سال بیشتر عمر نداشت.

آن حضرت پیروزمندانه برگشت، اما هنگامی که از رحلت دختر نازنینش اطلاع یافت عمیقاً ناراحت شد، اشک از چشمان مبارکش جاری گشت. و در غم دخترش سوگوار شد، بار دیگر خاطرة زوجة مطهره‌اش (خدیجه) برای او زنده شد، به راستی که چقدر سخت است از دست دادن پارة تن.

عثمان از اینکه همسر مهربانش را از دست داده بود به شدت ناراحت شد. وقتی حضرت فاروق این اندوه را مشاهده کرد، تصمیم گرفت دخترش «حفصه» را به ازدواج حضرت عثمان درآورد، وقتی این خبر به گوش آن حضرت رسید، حضرت عمر را طلبیده و فرمود: من امروز تو را به کسی نزدیک می‌کنم که از عثمان بهتر است و عثمان را به کسی نزدیک می‌سازم که از تو بهتر است.

منظور آن حضرت این بود که دختر حضرت عمر «حفصه» را خود ازدواج کند و دختر خویش را به نکاح عثمان درآورد، عمر از این پیشنهاد خوشحال شد، این بود که عمر پدر زن رسول اکرم قرار گرفت، و عثمان بار دیگر داماد آن حضرت شد، بعد از این عقد آن حضرت فرمود: به خدا قسم اگر صد دختر داشتم یکی بعد از دیگری به ازدواج عثمان درمی‌آوردم. از این تاریخ به عثمان لقب ذی‌النورین داده شد. یعنی کسی که دو نور را صاحب شد.

نمونه‌هایی از بخشش حضرت عثمان

1- آب کم مدینه جوابگوی مردم نبود و چاهی پرآب (بئر رومه) از آن مرد یهودی بود که آب را با قیمت گران به مسلمین می‌فروخت. حضرت رسول اکرم فرمودند: هر کس این چاه را بخرد و وقف کند، خداوند برایش جنت را با انهار (جوی‌های) مختلف مزین می‌کند. حضرت عثمان این چاه را خرید و در اختیار مسلمین قرار داد و یکی دیگر از مشکلات مسلمین را از سر راه برداشت. مسلمین در سایة این جود و بخشش عثمان، سال‌ها از رنج و کم‌آبی و تشنگی در آسایش بسر بردند.

2- زمانی که مسلمین به مدینه هجرت کردند، مسجد بسیار کوچک بود و گنجایش جمعیت زیاد را نداشت. قطعه زمینی جنب مسجد بود، اما خریداری آن برای آن حضرت و مسلمین دشوار بود زیرا مالک زمین، آن را پانزده هزار درهم قیمت گذاشته بود.

وقتی خبر به عثمان رسید بی‌درنگ آن را خریداری کرد و جهت توسعة مسجد در اختیار پیامبر قرار داد. آن حضرت در حق عثمان دعای خیر فرمود.

نظیر این داستان را، در گسترش بیت‌الحرام نیز داریم. بعد از فتح مکه، هم تعداد مسلمین افزایش یافت و نیز جهت تعلیم و تدریس مسلمین نیاز به عرفه و گسترش مسجد بود. باز هم عثمان آستین همت را بالا زد و تا آنجایی که مورد نظر آن حضرت بود زمین خرید و به مسجد اضافه کرد، اینها همه «باقیات الصالحات» عثمان هستند که تا قیام قیامت میلیون‌ها انسان چون پروانه‌های عاشق، جبین نیاز را به خاک آن می‌مالند و مدح او می‌کنند.

عثمان بیش از همه، مال خویش را جهت نصرت دین و اهداف آن حضرت بذل می‌نمود، در غزوات در رکاب آن حضرت بود و در سختی‌های زندگی پا به پای پیامبر و مسلمین حرکت می‌کرد.

3- جنگ تبوک یا (جیش العسرة)[[10]](#footnote-10) پیش آمد. وقتی رومی‌ها آهنگ جنگ با مسلمین را کردند، آن حضرت دستور دادند: هر مسلمانی که اموال اضافی دارد جهت کمک به مجاهدین ارسال کند. زنان وقتی این دستور آن حضرت را شنیدند، زیور و جواهرات خویش را به آن حضرت تقدیم کردند.

هر کس در حد توانایی خود به سپاه مسلمین کمک می‌کرد**،** اما نیاز مسلمانان آن روز، بیش از اینها بود و اکنون باز نوبت آن رسیده بود که بار دیگر عثمان سخاوت خویش را ظاهر سازد و سپاه مسلمین را مجهز کند. با اعلان اول آن حضرت، 950 شتر یا در روایتی 1000 شتر با 60 اسب سواری و هزاران درهم تقدیم کرد. بار دیگر آن حضرت فرمود: کیست که به سپاه مسلمین کمک کند؟. حضرت عثمان برای بار دوم بلند شد و مقداری از مال خویش را بخشید.

آن حضرت در حق عثمان چنین دعا فرمود: «امروز عثمان دو بار جنت را خرید و بعد از این عملش هرگز ضرر نخواهد کرد».

4- در زمان خلافت حضرت صدیق اکبر، قحط‌سالی پیش آمد و مردم از گرسنگی به خلیفة مسلمین شکایت بردند. روز بعد کاروان حضرت عثمان از شام به طرف مدینه در حال حرکت بود**،** تجار جهت خرید به بیرون شهر مدینه رفتند و گفتند، ما در عوض هر کالا ده تا دوازده درهم بیشتر می‌دهیم. حضرت عثمان فرمود: امروز با کسی معامله می‌کنم که از این بیشتر بدهد. تجار گفتند این محال است. حضرت فرمود: من با خدا معامله می‌کنم**،** او هفتصد برابر بیشتر می‌دهد، این را فرمود و دستور داد كه کاروان را که حامل گندم و مواد غذایی بود، در بین فقرا تقسیم کردند.

آری، چگونه از عشق خورشیدگونه‌اش سخن بگوییم و چگونه سخا و مهربانیش را بستانیم که دلسوزیش همچون تبسم پاک سحری لطیف و بی‌ریا، بر همگان نمایان است.

5- حضرت علی زره خود را به عثمان فروخت. بعد از مدتی عثمان چون وضع مالی علی را مشاهده کرد، زره را به علی باز گرداند. این عمل حضرت عثمان، پیامبر را پسند آمد و برایش دعا کرد[[11]](#footnote-11).

حضرت عثمان جهیزیة فاطمة زهرال و وسایل زندگی حضرت علی را، به هنگام ازدواج به عهده گرفت[[12]](#footnote-12).

بیعت الرضوان

همة اصحاب همراه پیامبر احرام می‌بندند و چون کبوتران سپید، همنوا و لبیک‌گویان رهسپار کوی دوست می‌شوند. پیامبر اندکی درنگ می‌کند و با بینش درونی، نور بصیرت و بینایی والای نبوی، کاروان را نگه می‌دارد و با اصحاب مشورت می‌کند. زیرا اگر قریش این همه انسان را ببیند، دچار وحشت و اضطراب می‌شود، آیا بهتر نیست که سفیری بفرستیم و آنها را در جریان این امر قرار دهیم. همه این نظر را پذیرفتند. حضرت رسول اکرم عثمان را به عنوان نمایندة خویش انتخاب می‌فرماید. حضرت عثمان به راه افتاد در بین راه با «ابان بن سعید» پسرعمویش برخورد کرد، ماجرا و مأموریت خویش را بیان می‌کند، «ابان» او را در حمایت خویش گرفت و حضرت عثمان با پیام آن حضرت رهسپار مکه شد. پیشنهاد آن حضرت را به مشرکین ابلاغ کرد، مشرکین برای مدتی از بازگشتن عثمان ممانعت کردند، این تأخیر باعث شایعة به قتل رسیدن عثمان شد، و در بین لشکر اسلام این خبر کذب زبان به زبان گشت تا اینکه این خبر به گوش آن حضرت رسید، پیامبر اصحاب را طلبید و از همة آنها پیمان گرفت تا اینکه قصاص خون عثمان را بگیرند.

این بیعت و پیمان زیر درختی انجام گرفت و اصحاب یکی بعد دیگری دست به دست مبارک آن حضرت می‌گذاشتند و قسم یاد می‌کردند تا آخرین لحظات زندگی، آن حضرت را در تصمیمی که گرفته است کمک و یاری کنند و انتقام خون عثمان را از مشرکین بگیرند و چون گذشته همراه پیامبر ثابت‌قدم باشند.

بعد از اینکه همه یکصدا این عهده را تصدیق کردند هر یکی بعد دیگری، آن حضرت دستش را به دست دیگر می‌گذارد و می‌فرماید: این دست عثمان است، و این دست محمد رسول‌الله است. گویا می‌خواهد عثمان نیز از این فضیلت محروم نماند. این بیعت بعدها «بیعت الرضوان» نام گرفت. بیعتی که عثمان جزیی از اعضاء آن حضرت می‌شود، آری بیعت، یا بهتر بگویم فضیلت و رضایتی که خداوند به ذریعه عثمان بر مؤمنین نازل فرمود:

﴿لَّقَدۡ رَضِيَ ٱللَّهُ عَنِ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ إِذۡ يُبَايِعُونَكَ تَحۡتَ ٱلشَّجَرَةِ﴾ [الفتح: 18].

خلافت

وقتی حضرت عمر به دست ابولؤلؤ مجوسی زخمی شد، مسلمین از عمر تقاضای جانشین بعد از خودش را کردند، حتی برخی پیشنهاد کردند عبدالله پسر عمر خلیفه شود، عمر از این پیشنهاد برآشفت و فرمود: هنوز افرادی لایق‌تر از پسرم در امّت می‌بینم.

در آخرین لحظات حیات خویش شورای شش نفره را تشکیل داد و تأکید فرمود: هر چه زودتر خلیفه تعیین شود، تا قبل از مرگ خود شاهد جانشین بعد از خودم باشم و با خیال راحت (از اینکه جانشین امینی بر کرسی می‌بینم) بمیرم و روزی که آن حضرت را ملاقات می‌کنم، جوابگو باشم.

آری، حضرت فاروق به آیندة اسلام می‌اندیشید و به خلیفة لایق بعد از خود، تا بتواند آرمان او را، که گسترش و اعلای کلمة «توحید» است به انتها برساند.

خلافت در واقع از ارکان مهم حفاظت از اسلام و شعائر الهی محسوب می‌شود**،** زیرا برای سرنوشت مسلمین و امور آنها خلیفه تصمیم می‌گیرد. روی این اصل، حضرت عمر در امر تعیین خلیفه حساس بودند. دورنگری و سیاست عمر این را ایجاب می‌کرد تا برای جلوگیری از تفرقه‌های احتمالی، خلیفه را در زمان حیاتش انتخاب کنند. برای عمر خلیفة لایق و شایسته مطرح بود نه شخص خاصی.

کاندیدهای خلافت

به پیشنهاد حضرت عمر شش نفر از اصحاب که صلاحیت خلافت را داشتند نامزد خلافت تعیین شدند.

1- علی‌بن ابی‌طالب، پسرعمو و داماد آن حضرت. ایشان در میان صحابه به فضل و علم مشهورند، از مسلمین اولیة اسلام‌اند و شخصیت ایشان بر هیچ کس پوشیده نیست، همة مسلمین بر بزرگواری علی اتفاق دارند.

2- زبیربن عوام، خواهرزادة ام‌المؤمنین خدیجه رضی‌الله عنها هست. آن حضرت در وصف ایشان فرمود: هر پیامبری «حواری» دارد و حواری من زبیر است.

3- سعدبن ابی‌وقاص، صحابة شجاع و تیرانداز معروف‌اند ایشان در بسیاری از غزوات رشادت‌ها آفرید.

4- طلحه‌بن عبدالله، از یاران نزدیک پیامبر است. در جنگ احد خود را سپر آن حضرت قرار داد، که بعدها دستش فلج شد و در اکثر غزوات دوشادوش آن حضرت شرکت داشتند.

5- عبدالرحمن بن عوف، ایشان نیز از اجلة صحابه‌اند، و از مشاوران عمر هستند.

6- عثمان‌بن عفان، داماد آن حضرت و از چهره‌های شناخته شده در قوم قریش‌اند، در حیات آن حضرت با بذل مال خویش در سخت‌ترین اوضاع مسلمین را کمک کردند.

بعد از تدفین و تکفین عمر، مقداد این شش نفر را در خانة «مسعودبن محزمه» دعوت کردند، روز اول توافقی حاصل نشد آراء به طوری مساوی بین علی و عثمان دور می‌زدند بالاخره توافق بر این شد که عبدالرحمان مختار است، هر یک از این دو را انتخاب کرد او خلیفه شود.

عبدالرحمان عثمان را پیشنهاد کرد و در همان جلسه موافقت شد، خلافت را علناً در مسجد اعلام کنند، عبدالرحمان بعد از خطبه دست عثمان را گرفت و با او بیعت کرد و بعد از ایشان طبق روایات اصلح و مستدل، حضرت علی با عثمان بیعت کرد.

بعد به ترتیب بزرگان و عموم مردم با عثمان بیعت کردند در ماه محرم سال 24 هجری ـ قمری، عثمان بر مسند خلافت نشست و اولین توصیه او به سفیران و فرماندهانش رعایت حقوق رعایا و ممانعت از ظلم و ستم بود و امانت و صداقت و انصاف را اساسی‌ترین رکن خلافتش بنیاد نهاد.

فتوحات عثمان

اسلام بعد از وفات آن حضرت با فتوحات پی در پی، خلفای راشدین، گسترش می‌یافت. به خصوص زمان خلافت عمر که تقریباً آوازة اسلام و مرزهای اسلامی به طور چشمگیر پیشرفت کرده بود.

حضرت عثمان شمال آفریقا را تا اقیانوس اطلس، تحت قلمرو حکومت اسلامی درآورد. تقریباً اوایل خلافت حضرت عثمان رومی‌ها آهنگ جنگ، با مسلمین را کردند، آنها مصر را هدف قرار داده بودند. در این زمان مصر قسمتی از قلمرو حکومت اسلامی بود و والی مصر «عمرو بن عاص» بود، طی نامه‌ای حضرت عثمان را از این قصد رومی‌ها آگاه کرد. حضرت عثمان شخص «عمروبن عاص» را فرماندة این لشکر تعیین کرد.

نبرد سنگینی در اسکندریه رخ داد و مسلمین با فتح و پیروزی بازگشتند، همواره رومی‌ها در زمان خلافت عثمان به سرزمین مسلمین شبیخون می‌زدند.

در زمانی که حضرت «معاویه » والی شام بود به عثمان پیشنهاد کرد که برای جلوگیری از تهاجم و حملة دشمن کشتی ساخته و از راه دریا آنها را غافل سازيد، در پی این مشورت کشتی‌های زیادی ساخته شد و این برای اولین بار در اسلام بود که مسلمین نیروهای زیادی را با کشتی از آب‌های عربستان به سال قبرس رساندند. چون رومی‌ها ناگهانی با سپاه مسلمین مواجه شدند، در اینجا نیز شکست فاحشی خوردند و فرار کردند و این بود که مسلمانان با این وسیله شمال آفریقا را تا نزدیکی‌های اطلس در زمان خلافت عثمان به سیطرة خود درآوردند.

بر اثر این فتوحات خداوند فقر و پریشانی را از میان مسلمین برداشت و وعده‌هایی را که آن حضرت در حیات مبارک به حین حفر خندق به مسلمانان بشارت داده بود، به عینیت مسلمانان مشاهده کردند.

آری، عثمان اکثر مسلمین را به قناعت رساند و بسیاری به رفاه رسیدند و بودند اصحابی که می‌خواستند با این وضع پیش آمده، باز هم با فقر زندگی کنند و به زندگی سادة‌شان ادامه دهند.

از جملة این صحابه ابوذر غفاری هستند که ایشان به این وضع معترض بود و تقریباً جنبة دوری و انزوا از مادیات را گرفت و با برخی از صحابه مشاجره می‌کرد، تا اینکه عثمان به او پیشنهاد کرد به گوشه‌ای از مدینه برود و آنجا با خیال راحت زندگی کند. ابوذر این پیشنهاد را با کمال رضایت پذیرفت.

**توضیح**: آیا واقعاً «ربذه» بیابان لم‌یزرع و صحرای دوری بود.

حاشا و کلا! ربذه از مدینه دور نبود، اکنون افرادی که مشرف به زیارت مدینة منوره می‌شوند ملاحظه می‌کنند که ربذه تقریباً وسط شهر قرار گرفته است. دوم اینکه حضرت عثمان به ابوذر گوسفند بخشید تا در صورت نیاز از آنها استفاده کند و ابوذر همیشه در مدینه رفت و آمد داشت، اما بیشتر وقت خود را در ربذه به عبادت می‌پرداخت. هیچ سند صحیحی وجود ندارد که با اجبار و اکراه او را عثمان بیرون کرده باشد.

در برخی از تواریخ این تقاضا از خود ابوذر بوده است**،** ابوذر مورد احترام حضرت عثمان و مسلمین بود، ابوذر همیشه حتی در حیات آن حضرت گوشه‌گیر بود. آن طوری که برخی نوشتند حضرت در مورد ابوذر فرمود: ابوذر تنها زندگی می‌کند و تنها می‌میرد.

عثمان و جمع قرآن

حذیفه‌بن یمان، پیش خلیفة مسلمین آمد و از اوضاع مسلمین در مورد تلاوت قرآن شکایت کرد، اینکه مردم قرآن را به اشکال مختلف تلاوت می‌کنند، گروهی به زبان قریش و برخی به زبان خود قرآن را قرائت می‌کردند، و در بسیاری از موارد معنی قرآن در تلاوت‌ها تغییر می‌کرد. تا جایی پیش رفته بودند که برخی، برخی دیگر را تکفیر می‌کردند، این اختلاف تلاوت دامنه‌اش گسترده‌تر گشت.

حضرت عثمان صحابه را جمع کرد و طی خطبه‌ای یادآور شد که هنوز مدت زمان طولانی از رحلت آن حضرت نگذشته است که اختلاف در تلاوت قرآن به اوج رسیده و در پیش چشم کاتبان قرآن، قرآن به انواع مختلف تلاوت می‌شود و برخی قرآن را غلط تلاوت می‌کنند، پیشنهاد می‌کنم صحیفه‌ای واحده جمع‌آوری شود و بقیه الواح محو شوند تا امّت مانند یهود و نصاری دچار اوهام نشود. همة صحابه من جمله علی با این پیشنهاد موافقت کردند.

حضرت عثمان دستور داد صحیفه‌ای که در زمان صدیق اکبر جمع‌آوری شده است، به عنوان امّ (مادر) آماده شود و چهار نفر از حافظان قرآن جهت تکثیر انتخاب شدند، بالاخره نسخه‌های معتبری جمع‌آوری شد و به مراکز استان‌ها از جمله مدینه، کوفه، شام و بصره ارسال شد و همراه هر نسخه حافظ قرآن نیز مشخص گردید تا قرآن را طبق روایت صحیح آن تعلیم دهد. این عمل پسندیده عثمان باعث شد تا قرآن به همان نحو اصلیش باقی بماند.

حتی بعدها علی فرمود: واقعاً کار عثمان شگفت بود**،** اگر من هم جای عثمان خلیفه، بودم این کار را می‌کردم، اکثر صحابه این عمل عثمان را پسندیدند و به او لقب جامع آیات القرآن دادند. قرآنی که اکنون در دسترس ماست ترتیبش به همان منوال است که در زمان آن حضرت تلاوت می‌شد، اولین خدمت را در جمع‌آوری قرآن صدیق اکبر و بعد از او عثمان انجام داد.

آغاز فتنه و آشوب و شهادت عثمان

حضرت عثمان حدوداً دوازده سال خلافت کرد، مدت شش سال اول خلافت ایشان، اوضاع کاملاً عادی بود و هر چند بار یکی از شهرها به دست مسلمین فتح می‌شد و فتوحات یکی بعد دیگری حاصل می‌شد. دورة شش سالة اخیر را می‌توان دورة تشنج و اختلاف و ناامنی نامید.

کسانی که از اسلام ضربه خورده بودند هر روز با ناامن کردن شهری کم‌کم، در این حکومت متحده ایجاد تفرقه کردند چون دشمنان قدرت دیدن عظمت اسلام را نداشتند و اقتدار اسلام سبب نگرانی آنها شده بود و منافقین که بهترین راه را برای شکست مسلمین «تفرقه» دیدند، از این راه وارد شدند و متأسفانه تا حد زیادی نیز موفق شدند.

عبدالله بن سبأ

شاید شما این منافق مشهور را بشناسید، سرکردة منافقین و آلت دست یهود، ام‌الفساد و شر هست. در زمان خلیفة سوم به ظاهر مسلمان شد تا بدین وسیله راه نفوذ به صفوف مسلمین بر او هموار شود.

نامش عبدالله، مشهور به ابن سودا از یهودی‌های «یمن» هست. با چهره‌های مختلف در میان مسلمین ظاهر می‌شد، وقتی این نفاقش بر خلیفه نمایان شد او را به اطراف عراق تبعید کرد. از اینجا بود که کینة خلیفه را به دل گرفت.

ابن سبأ در میان گروهی از مسلمین خود را طرفدار و دوست صمیمی عثمان معرفی می‌کرد و در میان گروهی دیگر، پیرو علی و دوست او بود، و بحث خلافت علی را به میان می‌آورد، بسیاری از روایات جعلی و دروغین را در مورد خلافت علی جعل کرد که متأسفانه این توطئه‌اش شكل گرفت و طرفداران زیادی پیدا کرد و تا به امروز روایات سبایی در کتب احادیث فراوان به چشم می‌خورد.

بعد از اینکه عثمان او را به عراق تبعید کرد مخفیانه به کوفه رفت و تبلیغات تفرفه‌اندازانة خود را آغاز کرد و بسیاری از کوفی‌ها را فریفت، و به سوریه، مصر و شهرهای دیگر رفت و با کلام دروغینش مردم را علیه خلیفه شوراند. بسیاری از ساده‌لوحان و کسانی که عقیدة سستی داشتند. ایمان خود را به این مرد فروختند.

چند اشکال

**اشکال اول**: اینکه واقعاً آیا عثمان لیاقت خلافت را نداشت؟ آیا در سیاست و حکومت اراده سست بود؟ آیا نمی‌توانست شورش چند نفر را سرکوب کند و آیا ... .

هرگز! عثمان از خلفای مقتدر اسلام بودند بهترین دلیل بر این مدعا فتوحاتش هستند، قلمروی حکومتش می‌گوید که مردی لایق و مقتدر بوده است اما آزاد گذاشتن او و نرمی و عطوفتی که در حکومتش داشت برخی سوء استفاده کردند.

**اشکال دوم**: اینکه چرا عثمان در امر خلافت خویشاوندان خود را بر کرسی نشاند؟

باید گفت: همة شورش‌ها ابتدا متوجه به والیان و استانداران خلیفه بود و اکثر این والیان از صحابة اجله آن حضرت بودند همان طوری که قبلاً ذکر شد توطئه‌گران سبایی مردم را به تمام دستگاه خلافت بدبین کردند، شکایات دروغین و تهمت‌های بی‌جا را در بر علیه استانداران در میان مردم پخش کردند و در پی شکایات متعدد حضرت عثمان بسیاری از زمامداران را معزول کرد و در برخی از شهرها از نزدیکان خود که اعتماد و حسن ظن شدید به آنها داشت را به نمایندگی از خود به شهرها فرستاد سبب این همه تعویض استانداران همان شکایات قبلی معاندین بود با سرکار آمدن والی جدید مدتی سپری نمی‌شد که دوباره شکایت می‌بردند این باعث بدبینی مردم شده بود که عثمان قوم خويش را ولایت داده است. اهل مصر و بدوی‌های دورو بر مصر به طرف مدینه حرکت کردند گروهی از شورشیان پیش حضرت علی پیشنهاد کردند که بعد عثمان زمام خلافت را به او می‌دهند حضرت علی فرمودند: برگردید که شما نفرین شدة رسول خدا هستید و اکنون من با چشمانم پیشگویی‌های آن حضرت را در مورد شما می‌بینم. و شما را انسان‌های وفادار نمی‌بنیم، بروید و کسی دیگر را جستجو کنید. وقتی طلحه و علی پیش حضرت عثمان آمده و جریان را بازگو کردند. حضرت عثمان فرمودند: آنچه خواست ایشان بوده انجام دادم، والیان را معزول کردم و همچنین افراد مورد اعتمادم را به امارت گماشتم. خواست اینها به جز قتل من چیز دیگری نیست و من رسول اکرم را به خواب دیدم که به من فرمود: روزه بگیر و نزد ما افطار کن من این خوابم را تعبیر می‌کنم که به زودی پیامبر را ملاقات خواهم کرد. حضرت علی بلند شد و در جمع شورشیان خطبه‌ای ایراد کرد و آنها را آرام کرد و از عواقب این کار آنها را بیم داد، مردم دسته دسته به شهر شان برگشتند.

در این میان کسانی که قصد کشتن خلیفه را داشتند، توطئه دیگری چیدند، بلافاصله نامة جعلی از طرف عثمان به این مضمون که همة شورشیان به قتل برسند و با زندان شوند، نوشته شد. این نامه را زریح و بشربن شریح از طرف خود نوشتند، لذا پیکی را فرستاده که از کنار شورشیان گذر کند و وانمود کند که از طرف عثمان پیغام دارد. وقتی کاروان او را دیدند و تفتیشش کردند نامة جعلی زریح را از جیب او بیرون آوردند، شورشیان خشمگین به طرف مدینه برگشتند، وقتی این خبر را علی شنید به عثمان فرمود: آیا شما قول ندادید که خواسته‌هایشان را اجابت می‌کنید. پس چرا نامة مبنی بر قتل‌شان را نوشتید؟

حضرت عثمان فرمودند: به خدا قسم من از همچنین نامه‌ای خبر ندارم، دوباره حضرت علی به جمع شورشیان رفته و به آرامش دعوتشان کرد. از میان جمع شخصی بلند شد و گفت: عجب ما را خود دعوت کرده‌ای و حال نصیحت مان می‌کنی برگردیم. حضرت علی فرمودند: به خدا قسم از چنین دعوتی روحم خبر نیست. آنها در حالت شرمندگی یکدیگر را نگاه می‌کردند[[13]](#footnote-13).

مصری‌ها به عثمان پیشنهاد کردند که از خلافت کناره‌گیری کند حضرت عثمان در جواب فرمودند: به خدا قسم پیراهنی را که خدا بر تنم کرده هرگز بیرون نخواهم کرد.

منشأ این سخن عثمان توصیة آن حضرت بود «يَا عُثْمَانُ إِنْ وَلَّاكَ اللَّهُ هَذَا الْأَمْرَ يَوْمًا فَأَرَادَكَ الْمُنَافِقُونَ أَنْ تَخْلَعَ قَمِيصَكَ الَّذِي قَمَّصَكَ اللَّهُ فَلَا تَخْلَعْهُ»[[14]](#footnote-14)**.**

مهاجمین همچون گرگان وحشی خانة عثمان را احاطه کرده بودند و حضرت علی جهت حفاظت از خلیفه دو فرزند خود «حسن و حسین» و غلامش قنبر را به خانه خلیفه فرستاد.

چند روز خانة خلیفه مسلمین در محاصره بود و از رسیدن آب و غذا به عثمان جلوگیری کردند. ام‌حبیبه زوجة آن حضرت مقداری آب و غذا برداشت و راهی خانة عثمان شد اما از رساندن آب به او جلوگیری کردند.

حضرت عثمان از پنجرة خانه‌اش خطاب به آنان فرمود: آب و غذا را از من منع کردید! آیا به یاد دارید که چاه «رومه» را از مال خودم برایتان خریدم؟ آیا به یاد ندارید در ایام قحطی کاروان غذا را به شما بخشیدم؟ آیا به یاد ندارید که رسول اکرم فرمود: خون مسلمان حلال نمی‌شود مگر به سه جرم که من هیچ‌‌کدام را مرتکب نشدم؟ آیا به یاد ندارید که پیامبر قاتلانم را جاهلان کور خواند؟

این هنگام بود که شورشیان به درب خانه هجوم آوردند و در پی زد و خوردهایی که بین محافظان عثمان (حسن و حسینب) و شورشیان صورت گرفت، شورشیان غالب آمدند و وارد خانة خلیفه شدند، اولین قدم را «محمدبن ابی‌بکر» گذاشت، و محاسن عثمان را گرفت، عثمان به او فرمود: پدرت قبل از این به این محاسن احترام می‌گذاشت، اگر زنده بود از جانب تو از من معذرت‌خواهی می‌کرد. محمدبن ابی‌بکر از عمل خود نادم شد و شمشیرش را در نیام کرد و گریان بیرون رفت.

عثمان بی‌توجه به شورشیان به تلاوتش ادامه داد، آن هم چه تلاوتی، آرام، با سوزدل و سکون قلب. آری! اگر آن روز پرندگان با شنیدن صدا و نغمه‌های حضرت داود، به حین تلاوت کتابش بر آسمان خشکشان می‌زد. امروز فرشتگان آسمان صدای دلنواز عثمان را به استماع نشستند چه خوب تلاوت می‌کرد. همیشه می‌فرمود: قلب پاک از تلاوت قرآن سیر نمی‌شود.

غافقی ملعون شمشیر را بالا برد و نائله (همسر عثمان) جهت دفاع از شوهرش دست را بالا برد در این هنگام شمشیر پایین آمد و انگشت‌های دستش را قطع کرد. عثمان صورت و لب‌هایش را روی آیات قرآن گذاشت، گویا با قرآن خداحافظی می‌کرد و آیه‌های قرآن را شاهد بر این ظلم عظیم گرفت، با لبانی خون‌آلود قرآن را بوسید با فرود آمدن نیزه بر سینة مبارک که توسط شقی‌ترین انسان «عمروبن حمق» انجام شد، روح ملکوتی‌اش به اعلی علیین پرواز کرد.

اما چرا اهل مدینه از عثمان دفاع نکردند؟ شاید این سؤال در ذهن شما باشد که اگر خلیفه را مردم دوست داشتند چرا از او دفاع نکردند؟

در جواب باید گفت: اول اینکه شورشیان زمانی که حمله‌ور شدند، موسم حج بود و این روز 18 ذیحجه بود. اکثر صحابه و مردم در مکه بودند و دوم اینکه: افراد معدودی که در مدینه بودند گمانشان این بود که اینها کما فی السابق جلوی درب منزل عثمان تحصن می‌کنند و می‌روند، چنانچه همواره این کار را می‌کردند.

سوم اینکه: ممانعت شدید عثمان از عدم خونریزی در شهر رسول‌الله بود حضرت عثمان اجازه ندادند در شهر پیامبر خونریزی شود، حتی به غلامان خود فرمود: هر کس شمشیر در نیام کند و برود آزاد است.

مغیره به عثمان فرمود: دستور جهاد صادر کنید تا مسلمین از گوشه و کنار در آن، واحد جمع شوند و یا موقتاً از درب پشت خانه از مدینه خارج شوید. حضرت عثمان فرمودند: نه خونریزی را در حرم مدینه جایز می‌دانم و نه از کشته شدن در راه حق باک دارم. عثمان با زبان روزه و به حین تلاوت قرآن به شهادت رسید و خون پاکش بر آیة:

﴿فَسَيَكۡفِيكَهُمُ ٱللَّهُ﴾ [البقرة: 137].

ریخت.

آری، اینهایی که عثمان را به شهادت رساندند همان‌هایی بودند که قبل از او عمر و بعد از او علی و فرزندش را شهید کردند.

چه شرم‌آور، کنار حضرت رسول، در حضور نبی، جایگاهی که زبان از سخنوری وا می‌ماند و عبارات گنگ می‌شوند، در پیشگاهی بس بزرگ و محترم، روبروی محراب و منار مسجد که در این حضور اندیشه‌ها و دغدغه‌ها محو می‌شوند و بزرگان کوچک می‌شوند، زبان عاطل می‌گردد. در قلب مدینه که کسی جرأت قتل پشه‌ای را ندارد، در این آستان و ساحت مقدس داماد رسول‌الله را به شهادت می‌رسانند، بی‌آنکه بدعتی را امضا کرده باشد.

آری، روزگار درازی عثمان از شوق دیدار یار و محبوبش در تب و تاب می‌سوخت، اکنون وقت آن رسیده بود تا از سرچشمة وصال سیراب گردد و سوز تشنگی فرونشاند.

سرانجام 18 ذی‌الحجه با کارنامة سفید و زندگی پاک در جوار الهی پهلو گرفت و امروز پیکر یکی از مظلوم‌ترین رجال بشریت آرام و با سکون در آغوش جنت البقیع آرمیده تا بار دیگر ندای **«**کن فیکون**»** رب العالمین او را بلند کند تا سختی دنیا را با دیدن نعمت‌های الهی فراموش کند.

اینک واژگان گنجایش عظمت نامش را ندارند، هنوز سالیان متمادی باید، تا اندیشمندان و اعزه و اکابر، بر مدار عشقش بنشینند و واژگان سترگ بر عظمتش خلق کنند. تشرفش به حضور نبی گرامی و فر و شکوهش جاوید.

﴿وَسَلَٰمٌ عَلَيۡهِ يَوۡمَ وُلِدَ وَيَوۡمَ يَمُوتُ وَيَوۡمَ يُبۡعَثُ حَيّٗا ١٥﴾

**محمد جمالزهی**

**12/2/78**

منابع

1. خلفای راشدین (عبدالشکور لکنوی).
2. رجال حول الرسول (خالد محمد خالد).
3. الطریق إلى الكعبة (مصطفی محمود).
4. زندگانی عثمان (قائد عمروسی).
5. تاریخ الخلفاء (جلال‌الدین السیوطی)
1. - رواه ابن عساکر والسیوطی. [↑](#footnote-ref-1)
2. - رواه ابن عساکر والسیوطی. [↑](#footnote-ref-2)
3. - أخرجه الطبرانی، ابونعیم، ابن عساکر. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سنن ترمذي و سنن ابن ماجه. ترمذي مي‌فرمايد: اين حديث حسن غريب است. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سیرت خلفاء راشدین. [↑](#footnote-ref-5)
6. - روایت از طبرانی و ابونعیم که در حلیه نیز ذکر گردیده است. [↑](#footnote-ref-6)
7. - رواه ترمذی و ابن ماجه. [↑](#footnote-ref-7)
8. - لازم به ذکر است بعد از به هم خوردن وصلت با فرزندان ابی‌لهب، ابوبکر از رقیه خواستگاری نمود. [↑](#footnote-ref-8)
9. - روضة الأزهار. [↑](#footnote-ref-9)
10. - جیش العسرة جنگی است که با سختی و خشکسالی مصادف شد. [↑](#footnote-ref-10)
11. - کشف الغمّة، ج 1، ص 359. [↑](#footnote-ref-11)
12. - کشف الغمّة. [↑](#footnote-ref-12)
13. - طبری، جلد 5. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سنن ترمذي و سنن ابن ماجه. ترمذي مي فرمايد: اين حديث حسن غريب است. يعني: عثمان، خداوند پیراهنی می‌پوشاندت و امّت سعی در بیرون کشیدنش می‌کنند پس بیرونش نکن. [↑](#footnote-ref-14)